



درس تفسیر سوره مبارکه احقاف - جلسه ۱

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿حَم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۲) مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ (۳) قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ اثْنُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴)﴾

مکی بودن سوره «احقاف» علت نامیده شدن آن به این نام

سوره مبارکه «احقاف» در مکه نازل شد؛ مهم‌ترین دلیل بر اینکه این سوره در مکه نازل شد، بررسی محتوای این سوره است. سُورِی که در مکه نازل شدند، غالباً در محور اصول دین می‌باشند؛ مسئله فروع دین؛ مثل نماز، روزه، حج، زکات و مانند اینها در مدینه نازل شدند، پس در سُورِ مکی اصول دین و خطوط کلی اخلاق و فقه مطرح است، در سوره مبارکه «احقاف» هم اصول دین مطرح است. «احقاف» که جمع «حَقَف» است، سرزمین رملی را می‌گویند «حَقَف»؛ قوم عاد و مانند آن چون در آن منطقه زندگی می‌کردند، اینها را گفتند «احقاف» که در همین سوره مبارکه «احقاف» آیه ۲۱ به این صورت آمده است: ﴿وَأَذْكُرُ أَهْلَ عَادٍ إِذْ أُنذِرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ﴾، کلمه «احقاف» هم یکبار در قرآن ذکر شده که آن هم در همین سوره است.

نام‌گذاری سُور غالباً از باب «عَلَّمَ بِالْعَلْبَةِ» است؛ آن سُوری که نام آنها در روایات اهل بیت (علیهم السلام) آمده است؛ آن سوره به همان نام نامیده می‌شود، مگر اینکه قرینه‌ای باشد که این «عَلَّمَ بِالْعَلْبَةِ» است، وگرنه در زبان مفسران یا در میان توده مردم اگر سوره‌ای به نام «فیل»، «عنکبوت»، «بقره» و مانند آن شهرت یافت، اینها «عَلَّمَ بِالْعَلْبَةِ» است. تفسیرهایی که برای قبل از هزار سال است - چه از اهل سنت^۱ و چه از ما^۲ - معمولاً می‌گویند: «فی تفسیر سورة التی ی ذکر فیها البقره»، نه سوره «بقره»! یا «فی تفسیر سورة التی ی ذکر فیها العنکبوت»، نه سوره «عنکبوت»! کم‌کم برای تخفیف و به عنوان «عَلَّمَ بِالْعَلْبَةِ» شده سوره «بقره»، سوره «عنکبوت»، سوره «فیل»، وگرنه معارف فراوانی در آن سُور هست و وجهی ندارد که این را به سوره «بقره» نام‌گذاری کرد یا فلان؛ «احقاف» هم همین‌طور است! ولی در کنار «احقاف» لغتی است به نام «احقاب» که هر «حقب»ی تقریباً نزدیک به هشتاد سال است، نزدیک یک قرن است. در سوره مبارکه «نبأ» که به عنوان «لَا بَیِّنَ فِیْهَا أَحْقَابٌ»^۳ است یک چیز جدایی است؛ آیه ۲۳ سوره مبارکه «نبأ» این است که «إِنَّ جَهَنَّمَ کَانَتْ مِرْصَاداً * لِلطَّاغِیْنَ مَأْبَأً * لَا بَیِّنَ فِیْهَا أَحْقَابٌ»^۴؛ این یعنی تقریباً چند قرن، چند تا هشتاد سال. آن «احقاب» که پایانش «باء» است، غیر از این «احقاف» است که پایانش «فاء» است؛ «احقاف» یک سرزمین رملی بود که قوم عاد در آن به سر می‌بردند، این سوره تقریباً به عنوان «عَلَّمَ بِالْعَلْبَةِ» سوره «احقاف» نام‌گذاری شده است.

۱. الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۱۰.

۲. تفسیر التستری، ص ۲۵؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۲۸۶.

۳. سوره نبأ، آیه ۲۳.

۴. سوره نبأ، آیات ۲۱ و ۲۲ و ۲۳.

مطلب بعدی اینکه درست است که سور مکی درباره اصول دین است، ولی بعضی از سُور اهمیت آن به لحاظ توحید است؛ بعضی به لحاظ وحی و نبوت است و بعضی به لحاظ معاد؛ در این سوره از معاد زیاد سخن به میان می آید.

عزت و حکمت، تار و پود تشکیل دهنده قرآن

صدر این سوره - سوره «حم» که هفتمین «حم» از «حوامیم»^۵ هفت گانه است - مربوط به نزول قرآن کریم است که ﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾. در سوره مبارکه «جاثیه» و سایر سُورِی که به همین تنزیل مصدر بودند ملاحظه فرمودید که نزول قرآن از سنخ آویختن «حَبْلِ متین» است، نه انداختن باران؛ خدا آن طوری که باران را نازل کرد قرآن را نازل نکرد، انزال باران از سِنخ انداختن و تجافی است؛ آن طوری که «حَبْل» را - طناب را - آویخته می کنند و از بالا نازل می کنند تا پایینی ها به این «حَبْل» اعتصام کنند و از سقوط نجات پیدا کنند، اولاً؛ و به صعود برسند، ثانیاً؛ قرآن را به زمین آویخت؛ یعنی تجلی کرد، نه به زمین انداخت که تجافی باشد؛ لذا تنزیل آن با تار و پود عزّت و حکمت است. گاهی این طناب را معرفّی می کند که تار و پود و نخ آن از چیست، گاهی آن دستی که این طناب را آویخت و این طناب را هنوز نگه می دارد - آن دست را - معرفّی می کند، گاهی «مَهْبُط» این طناب که از کجا آمده و آویختگی آن در قلب مطهر کیست را ذکر می کند. تار و پود این طناب، عزّت و حکمت است، دستی که این طناب را بافت و آویخت، دست عزیز حکیم است و کسانی هم که به این کتاب اعتصام می کنند، از عزّت و حکمت برخوردارند که فرمود عزّت متعلّق به خدا و پیغمبر و مؤمنین است^۶ و اگر

۵. حوامیم، نام گروهی سوره های چهارم تا چهارم و ششم قرآن کریم در ترتیب مصحف شریف می باشد که با حروف مقطعه «حم» (حاء، میم) آغاز می شوند. این سوره ها به ترتیب عبارت اند از: «غافر (مؤمن)، فصلّت، شوری، زُخْرُف، دُخان، جاثیه و احقاف». به مجموع این سوره ها «ذوات حم» یا «آل حم» نیز گفته اند. این هفت سوره مکی بوده و به همان ترتیب مصحف نازل شده اند و حتی نزول آنها را نیز یکجا دانسته اند.

۶. سوره منافقون، آیه ۸؛ ﴿يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾.

کسی از عزّت و حکمت این کتاب محروم شد، آن وقت آن عزّت او عزّت کاذبه است که فرمود: ﴿أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ﴾؛^۷ لذا فرمود تنزیل کتاب از خداست، که خدا عزیز است، که خدا حکیم است و این کتاب از خدای عزیز حکیم که آویخته شد، تار و پود آن عزّت و حکمت است. در سوره مبارکه «جاثیه» ملاحظه فرمودید وقتی می‌گویند در فلان مسجد یا در شبستان یا در فلان سالن یک حکیم درس می‌گوید یا فقیه درس می‌گوید یا اصولی درس می‌گوید؛ یعنی درس حکمت، اصول و فقه هست؛ اگر گفتند در فلان کلاس مهندس تدریس می‌کند، یعنی درس هندسه می‌دهد؛ در فلان کلاس طبیب درس می‌گوید، یعنی درس طب می‌دهد؛ اگر گفتند: ﴿اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ﴾^۸ که خدای اکرم دارد تعلیم می‌دهد؛ یعنی درس کرامت می‌دهد؛ خدای عزیز دارد درس می‌گوید، یعنی درس عزّت می‌دهد؛ خدای حکیم دارد تدریس می‌کند، یعنی درس حکمت می‌دهد که ﴿مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾^۹، این تعلیق حکم بر وصف مُشْعِر به علیّت است، مُشْعِر به مفاهیم دیگر هم هست؛ در عرف هم همین‌طور است! اگر گفتند فلان مسجد یا فلان مدرّس فقیه دارد تدریس می‌کند، یعنی دارد درس فقه می‌دهد. پس تنزیل کتاب ﴿مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾ است که صدر این سوره تقریباً با آن شش سوره‌ای که مصدر به «حم» است هماهنگ است، این «حوامیم» هفت‌گانه صدر آنها درباره عظمت و جلال و شکوه قرآن کریم است.

فرق به «حق» خلق شدن نظام با عالمانه بودن آن

آن‌گاه اولین مطلبی را که ذکر می‌فرماید و مطلب عزیزانه و حکیمانه هست، این است که این نظام به حق خلق شد. به حق خلق شد، غیر از آن است که عالمانه خلق شد؛ عالمانه خلق شدن را در سوره مبارکه «طه» با تبیین نظام سه‌گانه بیان کرده است، وقتی موسای کلیم (سلام الله علیه) در دربار فرعون دارد توحید را و خداشناسی را

۷. سوره بقره، آیه ۲۰۶.

۸. سوره علق، آیه ۳.

۹. سوره بقره، آیه ۲۶۹.

تبیین می‌کند - در آیه پنجاه سوره مبارکه «طه» - موسای کلیم فرمود: ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ

هَدَى﴾، این آیه کوتاه تقریباً سه جمله‌ای، به سه نظام اشاره کرده؛ هم نظام فاعلی، هم نظام داخلی و هم نظام غایی؛

نظام فاعلی به این است که هر چیزی که نبود و پیدا شد یک فاعل می‌خواهد، تصادف و اتفاق و شانس و امثال

اینها که جزء خرافات است! چیزی که هستی ندارد و بعد پیدا می‌کند، کسی آن را آفرید! این نظام فاعلی را

مشخص کرد که فرمود: ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى﴾؛ آن که مُعطی است، آن که خالق است و آن که آفریدگار هست «الله»

است، این نظام فاعلی است.

نظام داخلی این است که هر چه را خلق کرد محققانه و عالمانه خلق کرده است. شما می‌بینید آنچه را که مربوط به

حشرات و حیوانات است - حلال گوشت، حرام گوشت، آبری، خشک‌زی، دو حیات‌دار، هوایی، دریایی، صحرایی

- هر حیوانی را که خلق کرد، تمام نیازهای دام‌پزشکی او را به او داد؛ کیفیت ازدواجش، زاد و ولدش، شیر دادنش،

این طور نیست که حالا اگر حیوانی حرام گوشت بود عالمانه و محققانه خلق نشده باشد، هیچ فرقی بین بوزینه و

طاووس نیست! ممکن است حیوانی زیبا باشد و حیوانی زیبا نباشد، اما همه اینها طبق اصول علمی خلق شدند؛

یعنی یک بوزینه هر چه را که در زاد و ولد و زندگی و تغذیه و بیماری و علاج بیماری لازم داشت، خدا به او داد؛

در معادن این طور است، حیوانات این طور است، درختان این طور است، تمام گیاهان را ذات اقدس الهی آنچه لازمه

رشد یک گیاه و باروری و ثمردهی است به آن داد، این طور نیست که کسی بگوید: ای کاش! این گیاه اگر این طور

بود بهتر بود؛ هر گیاهی و هر درختی که باید هر میوه‌ای بدهد را عالمانه خلق کرد، انسان همین طور است! حیوان

همین طور است! پرنده‌ها همین طور هستند! ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾، این نظام داخلی است.

نظام غایی هم اینکه این هدف دارد، ﴿ثُمَّ هَدَى﴾. مقصد دارد، یک؛ مقصد که بی‌صراط مستقیم نمی‌شود، دو؛

صراط مستقیم هم تَطَرُّق می‌خواهد، یعنی کسی بتواند این راه را برود، سه؛ راهنما می‌خواهد، چهار؛ همه این کارها

را فرمود ما کردیم! این هزارها گوسفند را می‌بینید، وقتی مادر اینها، آنها را به دنیا آوردند، با اینکه از نزدیک اینها را نمی‌بینند، ولی کاملاً هنگام - بامداد یا شامگاه - شیر دادن، هر مادری بچه خود را می‌شناسد و هر بچه‌ای هم مادر خود را می‌شناسد! چه کسی اینها را هدایت می‌کند به پرورش و رویش و امثال آن؛ مقصد اینها را هم مشخص کرده، راه را هم مشخص کرده، وسیله پیمودن این راه را هم مشخص کرده است. این سه نظام است: ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى﴾ این نظام فاعلی، ﴿كُلُّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾ نظام داخلی و ﴿ثُمَّ هَدَى﴾ که این نظام غایی است؛ اما این نظام‌های سه‌گانه به حق است.

مقصود از به «حق» خلق شدن نظام آفرینش

این به «حق» بودن حالا یا «باء» بای مصاحبه است یا بای ملابسه است؛ یعنی این ساختار حقیقتی را به همراه دارد؛ یعنی اگر از مهندسی سؤال بکنید که این شبستان را، این مسجد را و این سالن را با چه چیزی خلق کردی؟ او می‌گوید مثلاً با سیمان خلق کردیم، با آهن خلق کردیم و با سنگ خلق کردیم، با اینها ساختیم. از خدا سؤال می‌کنیم که این نظام را با چه چیزی خلق کردی؟ هیچ چیزی نبود که تا بیافریند! فرمود من این نظام را به «حق» خلق کردم؛ به حق خلق کردم یعنی چه؟ یعنی ساختار این نظام، باطل را نمی‌پذیرد. در درون ما که «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^{۱۰} این شاهد خوبی است؛ ذات اقدس الهی براساس اصول علمی، این دستگاه گوارش ما را خلق کرده است. از خدا سؤال می‌کنیم این روده و معده و دستگاه گوارش را به چه چیزی خلق کردی؟ می‌گوید به سلامت خلق کردم؛ یعنی این روده و معده و این دستگاه گوارش مثل یک ظرف خالی و مثل یک تُنگ نیست که هر چه به آن بدهی بپذیرد! در ظرف خالی چه عسل بریزید و چه سمّ بریزید آن را نگه می‌دارد؛ اما این دستگاه گوارش به سلامت خلق شده است، اگر مختصری غذا مسموم باشد گوارش آن را بالا می‌آورد؛ یعنی من این را

۱۰. مصباح الشریعة، ص ۱۳؛ متشابه القرآن و مختلفه (لابن شهر آشوب)، ج ۱، ص ۴۴؛ عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۰۲.

قبول نمی‌کنم، «فطرت» هم این چنین است! فطرت هم به سلامت و حق خلق شد؛ اگر کسی را بخواهید فریب بدهید، همین که فهمید بالا می‌آورد؛ «فطرت» دروغ را، فریب را و نیرنگ را نمی‌پذیرد، «عالم» هم همین‌طور است! این نظام هستی باطل را نمی‌پذیرد! این همه باطل‌ها آمدند و رفتند، فقط چند نفر که انبیا هستند ماندند! آنچه مانده است «حق» است؛ یعنی هاضمه زمین و آسمان ستم را نمی‌پذیرد و یک وقت بالا می‌آورد، حالا زود یا دیر.

پرسش: الآن به وسیله ژنتیک می‌توانند در گیاهان تغییراتی را به وجود بیاورند و هیچ اتفاقی هم نیفتد؛ مثلاً می‌گویند که پیاز پُر از سم است.^{۱۱}

پاسخ: بله، مثل خود سموم، مثل خود تریاک؛ این تریاک براساس اصول علمی پیدا می‌شود و از هر جایی هم پیدا نمی‌شود. بخشی از داروها را هم همین تریاک تأمین می‌کند؛ منتها بی‌جا مصرف می‌کنند. تریاک مثل عسل برای خودش یک فواید فراوانی دارد، این سم هم برای بسیاری از بیماری‌ها فواید فراوانی دارد؛ منتها بی‌جا مصرف کردن آن ضرر دارد.

پرسش: عرض کردم که به پیاز گاهی کود شیمیایی می‌دهند و گاهی هم نمی‌دهند، ژنتیک آن را عوض می‌کنند. پاسخ: بله آن هم براساس اصول علمی است که اگر بخواهند ژنتیک را عوض بکنند چه کودی باید بدهند و اگر بخواهند عوض نکنند چه کودی می‌خواهد، این مثل تلقیح است؛ تلقیح و تغییر جنسیت هم براساس اصول علمی است.

پرسش: این پیازهایی که کود شیمیایی می‌دهند خود سم است!

۱۱. مدیر کل نظارت بر فرآورده‌های غذایی و آشامیدنی سازمان غذا و دارو: در سال ۱۳۹۳، چهار محصول شامل خیار، گوجه فرنگی، سیب درختی و برنج از نظر آفت‌کش‌ها و باقیمانده سموم و سه محصول سیب زمینی، پیاز و کاهو از نظر باقیمانده کودهای شیمیایی شامل نیترات و فلزات سنگین مورد بررسی قرار گرفت که مطابق این بررسی‌ها ده درصد از نمونه‌های مورد آزمایش از نظر باقیمانده سموم کشاورزی بالاتر از حد معمول بوده است.

پاسخ: بله، خود سمّ درست کردن هم امر علمی است؛ یعنی اگر کسی بخواهد غذایی را مسموم کند از هر راهی نمی‌شود، باید عالمانه و محققانه باشد؛ بمب ساختن، تخریب کردن، اعدام کردن، ترور کردند و انفجار همه اینها باید از راه عالمانه باشد.

پرسش: آیا این باطل نیست؟

پاسخ: دو حرف است! علم که باطل نیست! صرف آن در جای بی‌جا باطل است! ظلم باطل است! مگر «جحیم»، «نار» و «آتش» که ﴿نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ﴾^{۱۲} است کار کمی است! سوزاندن و سوختن و ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا﴾^{۱۳} مگر کار آسانی است؟! اما همه عالمانه است! چه چیزی بسوزد، چه چیزی نسوزد، چه کسی بسوزد، چقدر بسوزد، چه کسانی بسوزند ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَأَنَّهُمْ لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾^{۱۴} همه عالمانه است؛ سمّ این‌طور است، سوختن این‌طور است، انفجار این‌طور است، مگر می‌شود با هر چیزی جایی را منفجر کرد؟! منتها صرف آن بی‌جاست. گاهی این کوه‌ها را انسان می‌خواهد منفجر بکند، موانع راه را بردارد و تسطیح کند، این همه جبال «شاهق»^{۱۵} را با همین مواد منفجره تسطیح کردند؛ این مواد منفجره برای آن است، صرف بی‌جای آن همین‌طور است. پس سمّ، انفجار، آتش و مانند اینها این‌طور نیست که نظم عالمانه نداشته باشند، صرف آنها گاهی بی‌جاست و گاهی بجاست. تمام این کوه‌هایی را که برداشتند و جاده درست کردند، به وسیله همین مواد انفجاری بود.

۱۲. سوره همزه، آیه ۱۶.

۱۳. سوره نساء، آیه ۵۶.

۱۴. سوره جن، آیه ۱۵.

۱۵. لغت‌نامه دهخدا، شاهق: [ه] بلند و مرتفع از کوه و بنا و جز آن.

بنابراین، این نظام گذشته از آن سه ضلعی که دارد؛ یعنی نظام فاعلی را دارد که ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى﴾، نظام داخلی دارد که ﴿كُلُّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾ و نظام غایی را دارد که ﴿ثُمَّ هَدَى﴾، کلّ این مجموعه با حقیقت آمیخته شده است؛ یعنی مصالح ساختمانی آسمان و زمین حقیقت است که این باطل را نمی‌پذیرد، فریب را نمی‌پذیرد، نیرنگ را نمی‌پذیرد؛ کسی بخواهد با ظلم و نیرنگ در جهان زندگی کند، یک وقت بالا می‌آورد، چرا؟ چون این با ساختار عالم هماهنگ نیست؛ اما آنکه حق است می‌ماند، برای اینکه با ساختار عالم هماهنگ است؛ لذا گاهی به صورت موجه و گاهی به صورت سالبه می‌فرماید: ﴿مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا﴾^۱؛ یعنی این نظامی که شما می‌بینید، این طور نیست که هر کاری شما بکنید این را جا بدهد، این یک روز در نهایت بالا می‌آورد؛ اگر کسی دروغ گفت، ولو بعد از پنجاه سال رسوا خواهد شد، برای اینکه این نظام، نظام حق است، نظام صدق و خیر است، این طور نیست که هر کسی هر کاری کرد، کرد و بگوید: گذشته، گذشت! این طور نیست، این نظام یک وقت او را رسوا می‌کند، این می‌شود نظام حق!

ظهور بخشی از رسوایی باطل در دنیا و عمده آن در آخرت

بخشی از اینها در خود دنیا ظهور می‌کند، بخش مهم آن درباره قیامت است؛ به هر حال این همه آرا و اخبار و مکتب‌ها و نظرها که هست، همین‌طور باید برای ابد حل نشده بماند یا نه، صحنه‌ای هست که در نهایت «حق» مشخص می‌شود؟ این فتاوایی که هست، این آرایه‌ای که هست، این مکتب‌ها و نحله‌هایی که هست، همیشه و برای ابد همین‌طور «مختلف فیهِ» باید بماند یا ﴿يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ﴾^۲ روزی باید باشد که به همه این اختلافات

۱. سوره طه، آیه ۲۷.

۲. سوره نور، آیه ۲۵.

اختلافات خاتمه بدهد؟ فرمود روزی هست که به همه اختلافات خاتمه می‌شود، در تمام این نحله‌ها، مذهب‌ها، آرا و فتاوا یک روز معلوم می‌شود که حق با کیست؛ لذا فرمود ما آسمان و زمین را به «حق» خلق کردیم.

تبیین اضلاع سه‌گانه اقوال و افعال خدای سبحان و عدم اختلاف میان آن

مطلب دیگر این است که خدا فرمود ما یک سلسله حرف‌هایی داریم و یک سلسله کارهایی هم داریم؛ اضلاع سه‌گانه این مثلث هم با هم هماهنگ هستند. حرف‌های ما یکدست است، کارهای ما هم یکدست است، کارهای ما با حرف‌های ما و حرف‌های ما هم با کارهای ما یکدست است. حرف‌های ما که به نام قرآن کریم است، آن را در سوره مبارکه «نساء» آیه ۸۲ مشخص کرد، فرمود: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾؛ شما قرآن را خوب بررسی کنید و چندین بار مطالعه کنید، اول تا آخر و آخر تا اول را که بررسی کنید، هیچ اختلافی با هم نمی‌بینید! کتابی است که مثلاً حدود ۲۳ سال به تدریج - در حال جنگ، در حال صلح، در حال هجرت، در مکه و در مدینه، در حال فقر، در حال غنا، در حال رنج و در حال گنج - در طی این سال‌ها نازل شده است و هیچ اختلافی با هم ندارد؛ این حرف‌های الهی است، چون خیلی‌ها تلاش و کوشش کردند که ببینند این آیات با هم هماهنگ است یا نه! از دیرزمان قرآن محور اصلی بود، مرحوم سید حیدر آملی^۱ - ایشان برای هفتصد سال قبل است - بعد مرحوم فیض^۲ که برای چهارصد سال قبل است، این را مرحوم فیض در وافی^۳ از مرحوم سید حیدر آملی^۴ نقل کرده است، آن وقت آن بزرگوار از چه کسی نقل کرده است باید بررسی بشود، از

۱. بهاء الدین سید حیدر بن علی بن حیدر معروف به شیخ حیدر آملی یا میر حیدر آملی (زاده: ۷۲۰ هجری آمل) عارف و صوفی و مفسر شیعه دوازده امامی قرن هشتم است؛ وی از نوادگان علویان مازندران است که تبارش به علی بن حسین، امام سجاد (علیه السلام) می‌رسد.

۲. ملا محمد محسن فیض کاشانی (زاده ۱۰۰۷ در کاشان - درگذشته ۱۰۹۰ هجری قمری در کاشان)، حکیم فیلسوف، محدث و عارف دوره صفوی و از دانشمندان شیعه است.

۳. الوافی، ج ۹، ص ۱۷۸۱؛ «قال السيد حيدر بن علي بن حيدر العلوي الحسيني طاب ثراه في تفسيره الموسوم بالمحيط الأعظم إن أكثر القراء ذهبوا إلى أن سور القرآن بأسرها مائة وأربع عشرة سورة وإلى أن آياته ستة آلاف وست مائة وست وستون آية و...».

۴. تفسیر المحيط الأعظم والبحر الخضم، ج ۲، ص ۴۰۲؛ «فاعلم أن أكثر القراء ذهبوا إلى أن سور القرآن بأسرها مائة وأربعة عشر سورة وإلى أن آياته ست (سته) آلاف وست مائة وستون آية وإلى أن كلماته سبعة وسبعون ألفاً وأربعمائة وسبع وثلاثون كلمة وإلى أن حروفه ثلاثمائة ألف واثنتان وعشرون ألفاً وست مائة وسبعون حرفاً وإلى أن فتحاته ثلاثة وتسعون ألفاً

دیرزمان آمدند درباره قرآن کریم کارهای گروهی و جدّی کردند! اوّل آمدند سُورِ قرآن را شمرند، بعد آیات آن را شمرند که این مشخص است قرآن چند سوره دارد و چند آیه دارد، برای همه روشن است؛ چند جمله دارد، چند کلام دارد و چند کلمه دارد، این را مشخص کردند؛ هر کلمه که حرف دارد، چند حرف دارد، چند «الف» دارد، چند «باء» دارد، چند «جیم» دارد و چند «دال» دارد، این را مشخص کردند. هزارها هزار هم مشخص کردند! بعد از کلمه و حرف‌ها، آمدند به اِعراب رسیدند که چند رفع دارد، چند نصب دارد و چند جرّ دارد؛ بعد آمدند به حرکات رسیدند که چند فتحه دارد، چند کسره دارد و چند ضمه دارد؛ بعد آمدند به تشدید که چند تشدید دارد؛ این را هفتصد، هشتصد سال پیش مرحوم آقا سید حیدر آملی نقل کرده است، یک چنین کتابی است! لحظه به لحظه روی تشدیدهای آن، فتحه‌های آن، حرکت آن آمدند گروهی کار کردند، با نبود وسایل! تمام تلاش و کوشش را کردند ببینند که این کتاب یکدست هست یا یکدست نیست! دیدند که هیچ اختلافی در آن نیست. قرآن تحدّی کرده! فرمود: ﴿لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ﴾، بعد از سیصد سال از مرحوم سید حیدر آملی، مرحوم فیض که برای چهارصد سال قبل است، در وافی این را هم ذکر کرده است. پس یک چنین کتابی است که روی تشدیدها و حرکات آن گروهی کار کردند و هیچ اختلافی پیدا نکردند، این ضلع اوّل.

در ضلع دوم که در سوره مبارک «مُلک» است فرمود: شما موجودات سیپری را بررسی کنید، موجودات زمینی را بررسی کنید، دریا و موجودات دریایی را بررسی کنید، معادن و موجودات معدنی را بررسی کنید، ببینید که ناهماهنگی در اسرار خلقت هست یا نه؟ در آیه سوم سوره مبارکه «مُلک» به این صورت فرمود: ﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَافُوتٍ﴾؛ البته اختلاف غیر از تفاوت است؛ تفاوت یعنی این سلسله‌ای

و مائتان و ثلاثة و أربعون فتحه و إلى أن ضَمَّاته أربعون ألفاً و ثمانية و أربع ضَمَّات و إلى أن كَسَراته تسعة و ثلاثون ألفاً و خمسمائة و ستة و ثمانون كسرة و إلى أن تَشْدِيداته تسعة عشر ألفاً و مائتان و ثلاثة و خمسون تشديداً و إلى أن مَدَّاته ألف و سبعمائة و واحد و سبعون مدّة و إلى أن هَمْزاته ثلاثة آلاف و مائتان و ثلاث و سبعون همزة و إلى أن أَلْفاته ثمانية و أربعون ألفاً و ثمانمائة و اثنان و سبعون ألفاً و كذلك إلى آخر الحروف إلى أن ينتهي إلى ثمانية و عشرين حرفاً...».

که هست، اگر برخی از حلقات آن فوت بشوند، وقتی که فوت شد، این سومی از اوّلی گسیخته می‌شود؛ فرمود ما هیچ فوقی نداریم در عالم! این حلقات زمینی و آسمانی و آنچه در آسمان و زمین است، هر چیزی سر جای خودش است، این طور نیست که جایی یک فوت و تفاوتی باشد که چهارمی از دومی بریده باشد و این وسط که سومی است فوت شده باشد، هیچ ممکن نیست که چیزی در جای خودش نباشد؛ دوبار، سه بار یا صد بار هم که شما بررسی کنید، می‌بینید که هر چیزی جای خودش است.

پرسش: عالم اثبات چه چیزی را ثابت می‌کند؟

پاسخ: علم! علم بررسی می‌کند. خیلی‌ها کار کردند؛ منتها متأسفانه آفریدگار را نمی‌دانند، وگرنه همان طوری که عده‌ای این حرکات کتاب را بررسی کردند، فیزیکدان‌ها این طورند، شیمی‌دان‌ها این طورند و سعی و تلاش و کوشش آنها هم این است، آنهایی که این کار را کردند و چیزی را که کشف کردند، قدر و حرمت آنها را هم دیگران بدانند. شما ببینید در جریان بحث نیوتن^۱ که در نیمه قرن هفدهم - از ۱۶۶۵ و ۱۶۶۶ - جاذبه را کشف کرده است، بعد از کشف این امور فیزیکی و ریاضی و مانند اینها بقیه عمر خود را به الهیات و تاریخ و اینها پرداخت؛ این را در شرح حال نیوتن می‌بینید که دو عنوان در او بود؛ یکی نیوتن و یکی هم نیوتن سیب! در جریان نیوتن و تاریخ زندگی او می‌گویند که چه وقت او جاذبه را کشف کرده است، چه وقت درس خوانده است و کجا درس خوانده است. نیوتن سیب یک عنوان دیگری است؛ یعنی اینکه سیبی از درخت افتاد و ایشان جاذبه را

۱. سیر ایزاک نیوتن (زاده ۲۵ دسامبر ۱۶۴۲ - درگذشته ۲۰ مارس ۱۷۲۷) فیزیک‌دان، ریاضی‌دان، ستاره‌شناس، فیلسوف و شهروند انگلستان بوده است. وی در سال ۱۶۸۷ میلادی شاهکار خود «اصول ریاضی فلسفه طبیعی» را به نگارش درآورد. در این کتاب، او مفهوم گرانش عمومی را مطرح ساخت و با تشریح قوانین حرکت اجسام، علم مکانیک کلاسیک را پایه گذاشت. از دیگر کارهای مهم او بنیان‌گذاری حساب دیفرانسیل و انتگرال است. نام نیوتن با انقلاب علمی در اروپا و ارتقای نظریه خورشید مرکزی پیوند خورده است. او نخستین کسی است که قواعد طبیعی حاکم بر گردش‌های زمینی و آسمانی را کشف کرد. وی همچنین توانست برای اثبات قانون‌های حرکت سیاره‌های کپلر برهان‌های ریاضی بیابد. در جهت بسط قوانین نامبرده، او این جستار را مطرح کرد که مدار اجرام آسمانی مانند ستارگان دنباله دار، لزوماً بیضوی نیست؛ بلکه می‌تواند هذلولی یا شلجمی نیز باشد. افزون بر اینها، نیوتن پس از آزمایش‌های دقیق دریافت که نور سفید ترکیبی از تمام رنگ‌های موجود در رنگین کمان است. او فرضیه موجی هویگنس را درباره نور رد کرد. از دیدگاه نیوتن نور جریانی از ذرات است که از چشمه نور به بیرون فرستاده می‌شوند. نیوتن دیدگاهی نزدیک به دئیسم داشته است و بسیاری از پژوهشگران و زندگی‌نامه‌نگاران، او را به عنوان یک دئیست که به شدت تحت تأثیر مسیحیت قرار داشته، در نظر می‌گیرند.

طبق حدس کشف کرده است، این را در بحث نیوتن سیب ذکر کردند، چون او جاذبه را به علت افتادن سیب روی زمین که این زمین آن سیب را جذب می‌کند، جاذبه را کشف کرد و اروپایی‌ها به این درخت احترام گذاشتند، تا این درخت سبز بود این درخت نزد آنها محترم بود و کسی کاری به این درخت نداشت، وقتی این درخت خشک شد آن چوب‌ها را هم محترم نگه داشتند، برای اینکه می‌گفتند این چوب‌ها باعث شده است که نیوتن یک چنین چیزی برای ما کشف کرده است؛ ما اگر به مرقد امام احترام می‌گذاریم برای اینکه او کارهایی را کرده که صدها برابر بالاتر از کار نیوتن؛ اگر غرب را می‌بینید که قدری پیشرفت کرده است، برای همین است؛ آنها چوب را نمی‌پرستند، ولی می‌گویند چون این چوب منشأ یک کشف علمی است، این چوب خشک شده برای ما محترم است! به هر تقدیر اینها این کارها را کردند! اگر شما می‌بینید که الآن اینها دورترین ستاره‌ها را از نزدیک دارند می‌بینند، سیاه‌چاله‌ها را می‌بینند و وجب به وجب را بررسی کردند و می‌کنند، براساس نظم علمی بررسی کردند! دریا رفتند، صحرا رفتند، آسمان رفتند، زمین رفتند، هر جا رفتند نظم عالمانه دیدند؛ لذا فرمود هیچ فوقی در عالم نیست! اختلاف هست که یکی بزرگ است و یک کوچک است، همین اختلاف منشأ برکت است! یکی در شرق است، یکی در غرب است، یکی روشن است، یکی تاریک است، این اختلاف منشأ برکت است؛ اما فوقی در کار نیست؛ فوت یعنی این سلسله حَلَقَاتِ بعضی در جای خودشان نباشد و فوت بشوند که این حلقه بعدی از حلقه قبلی گسیخته باشد، فرمود چنین چیزی در جهان نیست: ﴿مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَافُوتٍ﴾.

فرمود حالا شما ﴿فَارْجِعِ الْبَصَرَ﴾؛ یکبار، دوبار، سه بار یا کمتر بیشتر فطر و شکافی در عالم نمی‌بینید. ﴿هَلْ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ * ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ﴾،^۱ این ﴿كَرَّتَيْنِ﴾ همان اصطلاحی که اهل معقول دارند، در دست مردم هم هست؛ مردم که می‌گویند مثلاً این فرش، فرش دست دوم است، نه یعنی دومی این شخص است، یعنی اولی نیست!

۱. سوره ملک، آیات ۳ و ۴.

حالا ممکن است ده نفر یا بیست نفر این اتومبیل را گرفتند و دارند می‌فروشند یا این فرش را دارند می‌فروشند، دست دوم یعنی «مَا لَيْسَ بِأَوَّلٍ»، چون در کتاب‌های عقلی - لابد خوانده‌اید - می‌گویند معقول ثانی، یعنی «مَا لَيْسَ بِأَوَّلٍ»،^۱ نه معقول دوم! فرمود: ﴿كَرَّثِينَ﴾ نه یعنی دوبار اگر شما بررسی کنید بی‌نظمی نمی‌بینید؛ یعنی بیش از یکبار! حالا صدبار هم بررسی کنید بی‌نظمی نمی‌بینید: ﴿ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا﴾ خسته می‌شوید، ولی بی‌نظمی نمی‌بینید، این ضلع دوم.

ضلع سوم آن است - آنچه را که در سوره مبارکه «نساء» گفتیم که اقوال خداست و آنچه در سوره «ملک» است که افعال خداست، - اینها باهم هماهنگ هستند؛ هر چه را که در قرآن کریم گفت شما بخواهید مصداق آن را پیدا کنید، در اسرار خلقت است و هر چه که در اسرار خلقت است بخواهید منطق آن را تبیین کنید، در قرآن کریم هست.

دینی بودن علوم مربوط به فعل خدای سبحان

بنابراین بحث از آیات قرآن کریم که سخن از اقوال خداست یک بحث دینی است، بحث از نظام هستی که بحث از افعال خداست نظام دینی است. دانشگاه‌های ما غرق دین هستند، منتها نمی‌دانند! مثل همان ماهی که در آب بود، از ماهی‌های دیگر سؤال می‌کرد که دریا چیست و آب چیست؟ آنها دارند فعل خدا را بحث می‌کنند! هر علمی که موضوع آن فعل خداست، این دینی است؛ هر علمی که موضوع آن فعل انسان است، این ممکن است دینی باشد و ممکن است که دینی نباشد! هنر، سینما، خوانندگی، نوازندگی، بافندگی و صنعت، موضوع اینها فعل انسان است و فعل انسان هم ممکن است که حق باشد و ممکن است که باطل باشد؛ اما کسی دارد درباره کار خدا بحث می‌کند، یک فیزیکدان کار غیر دینی ندارد! دارد بحث می‌کند که خدا چه کار کرد، حالا قبول و نکول عالم مطلب دیگری

۱. المنطقیات للفارابی، ج ۲، ص ۷.

است. حالا فرض کنید که کسی معاصر حضرت امیر(سلام الله علیه) بود و کارهای حضرت امیر را دارد بررسی می‌کند که حضرت امیر چه کارهایی را کرده است، او که از روایت کمک نگرفته است! او کارهای حضرت را از نزدیک شاهد بود و بررسی کرده است، این کار، کار دینی است. حالا اگر کسی بحث بکند که حضرت امیر چه کارهایی را کرده این می‌شود دینی، دانشگاه که بحث می‌کند که خدا چه کارهایی را کرده این دینی نیست؟! اصلاً فرض ندارد فیزیک ما، یا شیمی ما دینی نباشد! بله، عالم گاهی گرفتار نُکول است، این یک حرف دیگری است؛ ولی علم، علم دینی است! ما ریاضی غیر دینی نداریم! زمین‌شناسی غیر دینی نداریم! مگر زمین را او نیافرید؟ این زمین‌شناس دارد بحث می‌کند که خدا چگونه زمین را آفرید؟ زمین‌شناسی، دریاشناسی، ستاره‌شناسی، نجوم‌شناسی، حیوان‌شناسی، درخت‌شناسی، فرض بکنیم که این علم غیر دینی است، اصلاً فرض ندارد! منتها بعضی از اینها غافل هستند، باید بدانند که درباره کار خدا دارند بحث می‌کنند. ما که می‌گوییم خدا چنین گفت و چنین گفت، علم ما می‌شود دینی، آن‌که می‌گوید خدا چنین کرد و چنین کرد دینی نیست؟! البته فرق در آن عالم است که عالم گاهی متوجه است که دارد چه کاری می‌کند و گاهی هم متوجه نیست.

لذا فرمود که این نظام، نظام «حق» است و غیر از خدا احدی هم سهمی ندارد، کارهای خدا یکدست است، گفته‌های خدا یکدست است، گفته‌ها و کارها، کارها و گفته‌ها یکدست است؛ اگر برهان اقامه کنیم، وقتی به خلقت مراجعه کنید می‌بیند همین است. وقتی به خلقت مراجعه می‌کنید بعد سری به قرآن می‌زنید می‌بینید که تفسیر همین خلقت است؛ هم قرآن تفسیر ساختار خلقت است؛ یعنی خالق و مخلوق و نظم، هم نظام هستی وجود عینی آیات قرآن کریم است؛ لذا فرمود شما غیر خدا را که می‌پرستید، آنها چه کاری کردند؟

موضوع هر علمی تعیین کننده دینی یا غیر دینی بودن آن

پرسش: دینی بودن وصف علم است یا وصف عالم است؟

پاسخ: دینی، وصف علم است، علم یا دینی است یا غیر دینی، متدین بودن وصف عالم است، او یا کافر است یا مؤمن. یک وقت انسان می خواهد بحث بکند درباره سینما، خوانندگی، نوازندگی، ریسندگی، بافندگی یا سازندگی، این می تواند دینی باشد و غیر دینی، برای اینکه این علم، موضوع آن فعل انسان است، می تواند حلال باشد یا حرام باشد؛ اما اگر می خواهد درباره زمین بحث کند! این مسیحی که صوت *العدالة*^۱ نوشت، این علم او علم اسلامی است، چون درباره حضرت امیر است، ولو خودش مسلمان نبود و مسیحی بود! متدین بودن غیر از دینی بودن است! این کار غیر دینی نیست، چون موضوع «کلُّ علمٍ» خصوصیت آن را مشخص می کند و هر علمی را از راه موضوع آن باید شناخت، آن راهی را که مرحوم آخوند رفته، آن راه رفتنی نیست، چون بعد از موضوع و محمول و نسبت، هدف تأمین می شود! شما اگر بخواهید بگویید تمایز به اغراض است، چرا عقب افتادید؟! تمایز به اغراض نیست، یک؛ تمایز به محمول نیست، دو؛ تمایز به سنجی مسائل نیست که سیدنا الاستاد امام (رضوان الله علیه) بی میل نبود، سه؛ همه اینها و امدار موضوع اند! آنها عوارض ذاتی موضوع اند، در هر قضیه حرف اوّل را موضوع می زند! اینکه می گویند «أن موضوع كل علم و هو الذی یبحث فیہ عن عوارضه الذاتیة»^۲ اصل آن برای فلسفه و منطق است که عرضی است، موضوع است و عرض ذاتی است؛ اما فقه و اصول که عرضی و ذاتی نیست! یک سلسله قوانین اعتباری است، این حرف ها از آن جا آمده است! آن که گفته است درست گفته، حرف اوّل قضایا و مسائل را موضوع میزند، زیرا موضوع محمول را که عرض ذاتی است جذب می کند، ربط موضوع و محمول به عهده موضوع

۱. الامام علی صوت العدالة الانسانیة نام کتابی است نوشته جرج سمان جرداق پیرامون علی امام اوّل شیعیان که در سال ۱۳۳۵ (۱۹۵۶ میلادی) در بیروت توسط انتشارات دارالفکر الاسلامیه منتشر و در جهان اسلام مورد توجه وسیع قرار گرفت.

۲. کفایة الاصول، ص ۷.

قضیه است و آن است که محمول را می‌کشاند! اهداف که بر مسائل مترتب است، بعد از سامان یافتن مسئله، یعنی بعد از ربط محمول به موضوع سامان می‌پذیرد. ربط محمول به موضوع زمام و افسار آن به دست موضوع قضیه است، زیرا عرض را آن جوهر به دنبال می‌کشاند! ما اگر خواستیم ببینیم کدام علم اصول است، کدام علم فقه است، کدام علم هندسه است و کدام علم ریاضی است، موضوع را باید نگاه کنیم! کدام علم دینی است و کدام علم غیر دینی است، باید موضوع را نگاه کنیم! علمی که بحث می‌کند از فعل امام، از فعل پیغمبر (علیهم السلام) یقیناً دینی است! علمی که بحث می‌کند از فعل خدا که خدا چه کارهایی کرده، هیچ شکی در آن نیست که فیزیک و شیمی ما دینی است! منتها اینها در دریا هستند و در آب توحید غرق می‌باشند؛ منتها نمی‌دانند که این توحید است.

نفی پرستش بت‌ها با نفی انحای سه‌گانه تأثیر آنها در آفرینش

برهانی که در این آیه هست این است که بگویید غیر خدا چه کاری کرد؟ در سوره مبارکه «سبأ» فرمود کسی محترم است که کاری کرده باشد، غیر خدا «بأحد أنحای ثلاثه» دستشان خالی است؛ نه «بالاستقلال» ذره‌ای را مالک هستند، نه «بالاشتراك» ذره‌ای را مالک هستند، نه «بالمظاهرة» در یک ذره‌ای سهم دارند که در سوره مبارکه «سبأ» به طور مفصل گذشت، فرمود: ﴿لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِنْ شِرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ﴾^۳؛ غیر خدا چه سیمتی دارند که شما به آنها احترام می‌کنید و سر می‌سپرید؟ حالا ما کاری به آسمان و زمین نداریم، یک ذره‌ای در عالم! ذره‌ای را شما ثابت کنید که «بالاستقلال» برای غیر خداست، این نیست! ذره‌ای ثابت کنید که «بالاشتراك» خدا و غیر خدا مالک او هستند، این هم که نیست! ذره‌ای را ثابت کنید که غیر خدا ظهیر و پشتیبان و معاون و دستیار خداست، آن هم که نیست! پس چرا می‌پرستید؟

۳. سوره سبأ، آیه ۲۲.

می ماند مسئله شفاعت؛ شفاعت حق است و شفاعت هم برای پیغمبر و اهل بیت است؛ شفاعت را خدا باید به آنها اذن بدهد، به غیر اینها که اذن نداد! این جا هم در همین بحث سوره مبارکه «احقاف» می فرماید شما چیزی بیاورید - یا از کتب آسمانی یا انجیل و تورات و اینها را بیاورید - که این حرف های شما را امضا بکند یا از کتب اوصیا بیاورید روایاتی که در ذیل این آیه است را ملاحظه بفرمایید، یا مصحف فاطمه (سلام الله علیها) را بیاورید! ببینید در آن مصحف یک چنین حرف هایی هست یا نه؟ در ذیل همین آیه این روایت هست.^۱ اگر در مصحف فاطمه بود که غیر خدا سهمی دارد، بله! اگر در مصحف فاطمه بود که غیر خدا چیزی را «بالشركة» خلق کرده است، بله! اما وقتی که دست همه خالی است، چرا آن را احترام می کنید؟ چرا می پرستید؟ پس هیچ ذره ای مخلوق غیر خدا نیست، هیچ ذره ای «بالاشتراک» غیر خدا سهم ندارد، هیچ ذره ای «بالمظاهرة» ﴿وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ﴾ پشیمان و پشیمان باشند نیست، پس چرا به غیر خدا احترام می کنید؟ اگر این هست، آن وقت اضلاع مثلث کاملاً درست است؛ یعنی گفتار الهی یکدست است، کردار الهی یکدست است و اگر شما بخواهید قول و فعل خدا را هم هماهنگ کنید، یکدست است.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۹؛ «قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ فِي الْجَفْرِ الَّذِي يَذْكُرُونَهُ لَمَّا يَسْأَلُونَهُمْ لَا يَسْأَلُونَهُمْ لَنَا يَقُولُونَ الْحَقُّ وَالْحَقُّ فِيهِ فَلْيُخْرِجُوا قَضَايَا عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفَرَأَيْضَهُ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ وَ سَلَوْهُمْ عَنِ الْخَالَاتِ وَالْعَمَّاتِ وَ لِيُخْرِجُوا مُصْحَفَ فَاطِمَةَ فَإِنَّ فِيهِ وَصِيَّةَ فَاطِمَةَ وَ مَعَهُ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: فَأَتُوا بِكِتَابٍ ﴿مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَنَا وَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾»